

شهر اصفهان، از نگاه جغرافی نویسان مسلمان (سده سوم تا هشتم)

عبدالمهدی رجائی *

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۲/۲۰

چکیده

پس از فتح ایران به دست عرب‌های مسلمان، مسئله‌ای که در سطوح مدیریتی امپراتوری به وجود آمده بود، شناخت سرزمین‌های فتح شده و داشتن تصویری روشن از راه‌ها و آبادی‌های آن بود. بدین سبب، دانش جغرافیای تاریخی از حدود قرن سوم هجری شکل گرفت. سیاحان و جغرافی‌نویسان مسلمان، چه به صورت مشاهده شخصی و چه با پرسش از مسافران نقاط دور و نزدیک جهان اسلام، موفق شدند دست به جمع‌آوری اطلاعات مربوط و در نهایت نگارش کتاب‌هایی ارجمند در این خصوص بزنند. این نوشته‌ها - که از سده سوم تا هشتم هجری در دوره‌های متمادی به وجود می‌آمد - بالغ بر ده‌ها جلد کتاب است که در آن‌ها، می‌توان روند رشد و تکامل هر شهر یا منطقه را ترسیم کرد. در این نوشتار، سعی شده است تصاویر و گزارش‌های مربوط به شهر / منطقه اصفهان، با مراجعه به شانزده اثر جغرافیای تاریخی (از قرن سوم تا هشتم) بررسی شود و در طی آن، روند رشد و حرکت شهر / منطقه اصفهان بیان گردد. گفتنی است که این روند، هم شامل جغرافیای انسانی و هم طبیعی می‌شود.

کلید واژه‌ها:

اصفهان / جغرافیای تاریخی / جی / یهودیه / تحولات شهری

مقدمه

شهر اصفهان، به خاطر استقرار در مرکز فلات ایران و نیز قرار گرفتن در واحه‌ای که غرب آن را کوه‌های سر به فلک کشیده و شرق آن را بیابان‌های بی‌فریاد محصور کرده، موجب شده است تا به هر شکل مسافران و گذرندگان را به سوی خود جلب و جذب کند. بدین سبب در عموم کتاب‌های جغرافیای تاریخی، یادی از آن به میان آمده و قلم و نگاه عدّه زیادی از سیاحان را به سوی خود کشیده است. نکته مهم‌تر آن که در این شش قرن مورد بررسی، شهر اصفهان بسرعت زیادی مراحل شکل‌گیری خود را طی کرد و از شهری دو قلو با دو بارو، دو منبر و مسجد و ساکنان جداگانه (به لحاظ قومی و دینی)، به شهری با ماهیت واحد و ساختار شهری تقریباً یکسان تبدیل گردید.

در طی این چند قرن، منطقه «جی» - که به دلیل نزدیکی به رودخانه و داشتن استحکامات دفاعی قوی، واجد امتیازاتی بود - جایگاه و موقعیت خود را به نفع رقیب از دست داد و یهودیه - که قرار گرفتن آن بر سر راه‌های تجاری، امتیازی غیرقابل اغماض بدو می‌داد - رشد کرد و با شهرک‌های اقماری‌اش یک کاسه شد؛ آن چنان که در اواسط این دوره، نام اصفهان را به خود معطوف کرد و «جی»، روستائی از روستاهای آن محسوب گردید.

بنابر گزارش «ابونعیم اصفهانی» - که خود احتمالاً از کتاب مفقود شده حمزه اصفهانی برداشته - کسی که نخستین بار به سال ۱۵۲ ق، در زمان خلافت منصور عباسی، ساختار شهری اصفهان را دستخوش تغییر کرد و از «جی» به در آمد و میان «جی» و یهودیه، در روستای خُشینان، قصری و مسجدی ساخت و آن‌جا را مرکز حکومت و محل استقرار سپاه و مردمان کرد، ایوب بن زیاد بود. (اصفهانی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹)

هجوم مردم به این شهرک جدید و خوش آب و هوا، ساختن بازار را اجتناب‌ناپذیر کرد، و رسته‌های بازار شکل گرفت. اندک اندک جنوب شرق یهودیه، چنان اهمیتی یافت که در فاصله خالی میان پانزده روستای آن، خانه‌ها

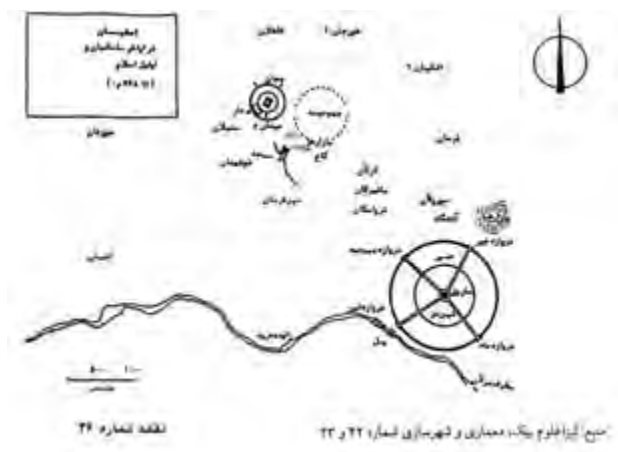
ساخته شد؛ آن قدر که روستاها در این مراکز جمعیتی مستحیل شدند و فقط نام آن‌ها به عنوان نام محله‌های شهرک جدید باقی ماند. (مجمّل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ص ۵۲۴)

تعجب نباید کرد که گفته شده در همان زمان خلافت منصور، شهرک جدید دارای حصاری نیز شده و بدین ترتیب شهر دوقلوی دیروزی، اینک شهری سه قلو یا دوقلو با افزوده‌ای بزرگ جلوه‌گری می‌کرد. (مجمّل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ص ۵۲۵)

باروی گفته شده، در آغاز قرن پنجم بر منطقه یهودیه و اقمار آن تنگ آمد و پادشاهان آل بویه را بر آن داشت که حصاری بزرگ‌تر و یکپارچه پیرامون یهودیه و اطراف آن برکشند و بدین ترتیب، شهرک اقماری، به طور کامل در منطقه کهنسال یهودیه مستحیل شد و چارچوب شهر اصفهان به درستی معلوم گردید؛ فرایندی که سرانجام نام اصفهان را از «جی» برداشت و به یهودیه و شهرک اقماری آن معطوف کرد.

آنچه گسترش و پیوستگی آبادی‌های اصفهان را مسجل کرد و در نظام اداری آن روزگار، شهر شدن آن را به ثبت رسانید، بنای مسجد جامع بود. داستان ساخت آن، در ذکر اخبار اصفهان آمده است. ایوب ابن زیاد، مسجدی بنا نهاد که مسجد خشینانش گفتند. چند سال بعد که مهدی عباسی بر ایوب خشم گرفت و او را به بغداد خواند، اعراب قبیله تمیم، مسجد بزرگ دیگری در منطقه یهودیه بنا نهاد، منبر مسجد ایوب را بدان‌جا بردند (سال ۱۵۶ق.) و بدین ترتیب، سنگ بنای مسجد جامع کنونی اصفهان نهاده شد. با افزوده شدن بر جمعیت شهر، مسجد جامع نیز بناچار فراخ‌تر می‌گشت. ابونعیم، در دو مرحله، گسترش مسجد را در سال‌های ۲۲۶ و ۳۰۷ق. گزارش داده است.

هرچه بود اصفهان از همان قرن نخست هجری، شهری پاکیزه و مورد توجه بود؛ به طوری که وقتی «وهزاد»، عامل حجاج بن یوسف (۴۱-۹۵ق.) بر این شهر، از خرابی اوضاع آن نوشت تا اندکی تخفیف مالیاتی بگیرد، حجاج



گزارش ابن فقیه همدانی

اثر ابوبکر احمد بن محمد معروف به ابن فقیه همدانی - که در حدود سال‌های ۲۹۰ق. تألیف شده، و نام البلدان داشته - اکنون از میان رفته است. تنها بخشی از آن در سال ۴۱۳ق. به دست علی بن حسن شیرازی بازنویسی شد و همین مقدار به دست ما رسیده است. از فحوای کلام و نقش پررنگ افسانه‌ها و اساطیر در این اثر باقیمانده، می‌توان به قدمت ترجمه مختصر البلدان پی برد.

ابن فقیه پس از ذکر تسمیه شهر - که آن را از «اصفهان بن فلوج بن سام بن نوح» دانسته - به فتح شهر در زمان عمر بن خطاب اشاره کرده که به صلح بوده است. پس از آن، ماجرای گریختن یهودیان را از بخت‌النصر و سکونت گرفتن آن‌ها را در منطقه یهودیه بیان کرده است. سپس توجه خود را به «جی» معطوف کرده و آورده: «خود شهر، «جی» نام دارد که اسکندر آن را بر آن شکل که ماری رفته بود، بساخت.» (همدانی، ۱۳۴۹، ص ۹۷)

سپس به ذکر افسانه مربوط به مار و اسکندر پرداخته است. وی، از بلیناس رومی نام برده که در زمان قباد چندین طلسم برای شهرهای ایران ساخت و طلسم‌های اصفهان، برای دفع آفات و حشرات، زیاد شدن آب چاه و... بود. نیز در زیر یکی از دروازه‌های شهر، طلسمی نهاد که «هرگاه آن را باز می‌کردند، در مردم وبا می‌افتاد.» (همدانی، ۱۳۴۹، ص ۱۰۲)

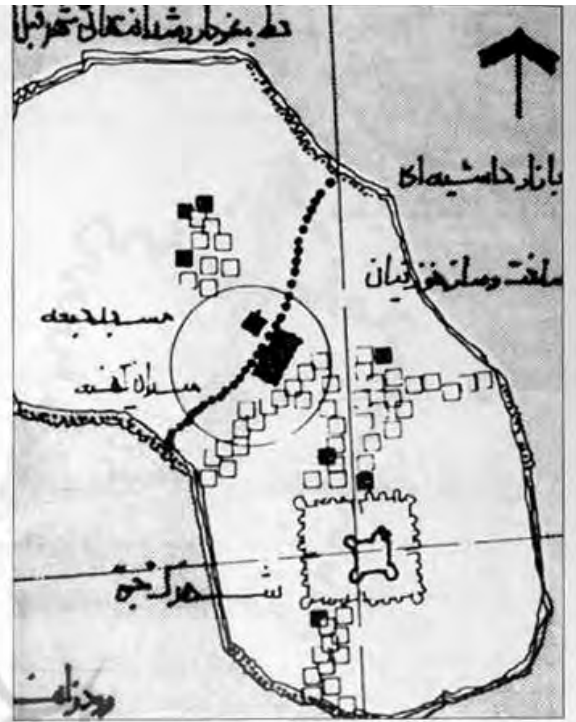
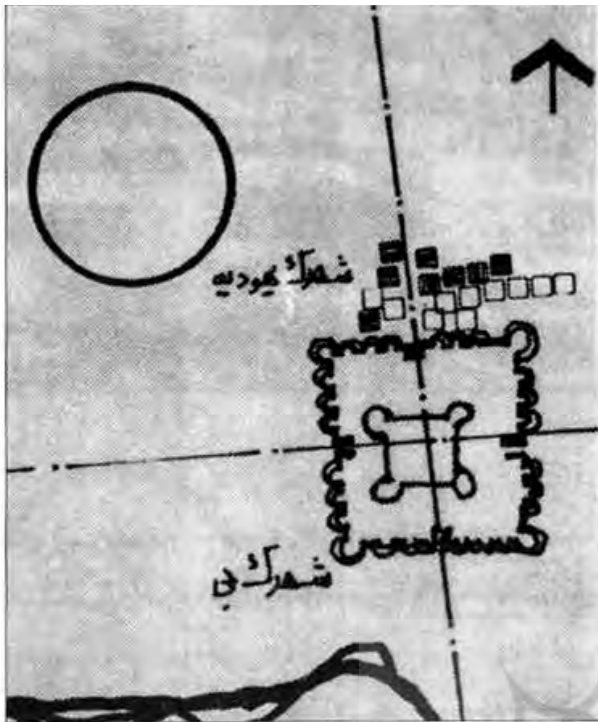
- که بصیرتی کامل بدان منطقه داشت - به وی گوشزد کرد که ترا بر شهری گمارده‌ام که در بسیاری جهات بر شهرهای دیگر برتری دارد، و یکایک آن مزیت‌ها را برای عاملش برشمرد. (انصاری، ۱۹۹۲، ج ۱، ص ۱۵۳)

گزارش یعقوبی

ابن واضح یعقوبی (درگذشته ۲۸۴ق.)، خود اصالتاً اهل اصفهان بود. وی، حدود سال‌های ۲۷۸ یا ۲۷۹ق. کتاب البلدان خود را به پایان رساند. مؤلف در آن زمان هیچ برتری‌ای میان دو پاره شهر یعنی «جی» و یهودیه ندیده است. البته موضوع ساکنان شهر، سخت مورد توجه او قرار گرفت و شاید به دلیل همین چندگانگی جمعیتی - که شامل مردمان بومی ایرانی (زرتشتی یا مسلمان) ساکن در «جی» و یهودیان ساکن در یهودیه و نیز اعراب تازه‌وارد می‌شد - نوشته است: «هالی آن، مردمی به هم آمیخته‌اند.» (یعقوبی، ۱۳۵۶، ص ۳۲)

یعقوبی، پس از آن به سکونت اعراب بصره و کوفه در اطراف شهر اشاره کرده و شش قبیله عرب را نام برده که مردمانش در اطراف شهر سکونت اختیار کرده بودند. جالب است که همین فرد، نخستین بار اشاره کرده که «سلمان فارسی» صحابی پیامبر، احتمالاً از اصفهان و قریه‌ای به نام «جیان» بوده است. یعقوبی، جغرافیای انسانی را با ذکر این جمله به پایان برده که اکثر اهل اصفهان، از دهقانان و اشراف فارسی هستند. سپس به طور مختصر وارد جغرافیای طبیعی شده و در این میان، آنچه بیش از همه توجه او را به خود جلب کرده، آب‌ها و چشمه‌های جوشانی بوده که شهر را مشروب می‌کرده، و هم اوست که در منابع موجود، نخستین بار این حقیقت را آشکار ساخت که آب رودخانه‌های اصفهان و اهواز، از یک جا سرچشمه می‌گیرند.

یعقوبی، سپس به ذکر ۱۳ بلوک اصفهان پرداخته؛ جاهائی که آن‌ها را «رُستاق» نامیده و از آن میان، رُستاق «جی» را از همه مهم‌تر دیده و آن را به نوعی مرکز یا «مدینه» خوانده است.



گزارش ابن رُسته (الاعلاق النفیسه)

جغرافی‌نویس دیگری که به دلیل علایق شخصی و حب وطن، دربارهٔ این شهر و خصوصیات آن داد سخن داده، ابوعلی احمد بن عمر ابن رسته (درگذشته ۲۹۰ ق.م) است. او در دو فصل جداگانه، ابتدا به ذکر جغرافیای طبیعی و روستاق‌های اصفهان پرداخته و آن‌گاه در فصل دیگر، خود شهر را توصیف کرده است. نکتهٔ بسیار مهم آن که، ابن رسته هرچه گفته فقط راجع به منطقهٔ «جی» است و آنچه از اصفهان در نظر داشته، مربوط به همین جا و رستاق‌های آن است؛ رستاق‌هایی که در شمارش ابن رسته به بیست عدد رسیده‌اند. (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۸۰)

در میان این بیست روستاق، وی منطقهٔ «جی» را «کرسی و مرکز اصفهان» دانسته؛ جائی که صاحب بازارهایی نیکو بوده است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تا حدود سال‌های آخر قرن سوم هجری، منطقهٔ «جی» و حوالی آن، تفوق انکارناپذیری بر یهودیه داشته است! ابن رسته، نخستین بار پس از توصیف زاینده‌رود، از نظام تقسیم آب در روستاق‌های آن‌جا ذکر کرده میان

داستان طلسم‌های اصفهان، بدین نقطه پایان نمی‌پذیرد. مردم «انبارچی» از دهکده‌های اصفهان، طلسمی دارند که مهره‌ای است زمردفام و هرگاه آن را بیرون آورند و بر سر چوب کنند، «سرما به دشت بیاید.» شاید حقایق اندکی که بتوان از خلال نوشته‌های ابن فقیه بیرون آورد، راجع به خاک اصفهان باشد که سالم توصیف شده و هوایش که خوش و آبش که گوارا خوانده شده است. نیز «مساحت اصفهان هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و آن، هفده روستاست. در هر روستا، سیصد و شصت دهکدهٔ کهن است، جز دهکده‌های نو.» (همدانی، ۱۳۴۹، ص ۹۸)

هرچه هست مرکز جمعیتی «جی» است که باروئی درخور و اسکندرساخته دارد و اطراف آن، سراسر روستاهای آباد است و بخشی از آن را «بنیجا» نامند که جمعیتی از گریختگان یهودی در آن‌جا سکونت اختیار کرده‌اند.

آیا نویسنده، خود شهر اصفهان را دیده بود؟ به‌درستی معلوم نیست. اما ما از بوی کهنگی - که از گزارش ابن فقیه آشکار است - این اثر را بر دیگر همتایانش مقدم قرار دادیم.



اصفهان در ایام دوره سلجوقی



اصفهان در دوره آل بویه و سلجوقیه



اصفهان در دوره عباسی

است؛ بنائی که در جهان شهرت به هم رسانیده بوده (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۸۹) و قدمت آن را باید از «زیج شاهی» بسیار معتبر دانست که قبل از طوفان نوح در آن نهاده بودند. پس «از فضایل شهر اصفهان، وجود همین زیج است که همهٔ مردم کرهٔ ارض بر آن اعتماد کرده‌اند.» (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۹۱)

با کمال تأسف، ابن رسته وقتی نوبت به برشمردن و توصیف بزرگان و مشاهیر شهر رسیده، دامنهٔ سخن را برچیده تا «از اطنا بگریخته باشد.» به این ترتیب، آنچه از خلال نوشته‌های ابن رسته از شهر اصفهان یا همان منطقهٔ «جی» و روستاهای حوالی آن به دست می‌آید، شهری بوده است پرجمعیت، حاصلخیز و پیشرفته، دارای بازارهای آباد و افق‌های تمدنی فراوان!

آورده است. آبی که سرانجام به رودشت می‌رسیده و در آن جا به زمین فرو می‌رفته و بنا به قولی - که خود نیز تردید داشته - در یکی از خوره‌های کرمان سر برمی‌آورده است؛ افسانه‌ای که نخستین بار ابن فقیه با اطمینان از آن سخن گفت.

ابن رسته، در ذکر روستاها، به جغرافیای انسانی توجه داشته و از صنایع و تولیدات آن جاها سخن گفته است: فرش‌های برآنان و رودشت را ستوده که در دنیا شهرت داشته‌اند، و پرده‌های آن جا را که با پرده‌های موصل همسری می‌کرده‌اند. همچنین از عمارت آتشگاه در روستای ماربین سخن به میان آورده؛ جایی که به دست بهمن پسر اسفندیار ساخته شده بوده و آتشکدهٔ آن، تا زمان مؤلف روشن و پایرجا بوده است.

آنچه از میوه‌های اصفهان بیش از همه در کتاب‌های جغرافیائی شهرت به هم رسانیده، سیب و به آن است. ابن رسته، کار را به اغراق کشانده و در وصف این دو میوهٔ اصفهان گفته: «سیب‌ها و به‌های آن جا را - که به بغداد صادر می‌کنند - چون به نهروان می‌رسد، مردم بوی آن‌ها را دریافته و به خرید آن‌ها می‌شتابند.» (ابن رسته، ۱۳۶۵، ص ۱۸۴)

امتیاز گزارش ابن رسته، آن است که در فصل جغرافیای طبیعی، به بحث معادن ناحیه، توجه ویژه‌ای نشان داده است. او، حدود هشت فلز معدنی را نام برده که مردم به استخراج آن‌ها مشغول بوده‌اند. همین نگاه، مؤلف را به چشمه‌های آب گرم و شفا دهندهٔ اطراف شهر نیز متوجه کرده است.

آنچه ابن رسته از اصفهان در نظر داشت، همان منطقهٔ «جی» و حوالی آن بوده، تا بدان جا که سخن جداگانه‌ای راجع به منطقهٔ یهودیه به میان نیاورده است. ذکر او از یهودیه، آن قدر است که در توصیف چهار دروازهٔ شهر، به «دروازهٔ یهودیه» نیز اشاره کرده است.

در هر صورت، شهر مورد ارادهٔ ابن رسته یعنی «جی»، باروئی با صد برج داشت. علاوه بر آن، عمارتی محکم و قلعه مانند به نام «ساروق» در دل شهر قابل توجه بوده



نگاه شش جغرافیدان قرن چهارم

حدود نیم قرن بعد و در نیمه دوم قرن چهارم، در فاصله‌ای اندک، شش جغرافیدان دیگر از اصفهان دیدن کردند یا راجع به آن سخن گفتند؛ اصطخری، جیهانی، ابودلف، مقدسی، ابن حوقل و سرانجام، مؤلف گمنام *حدود العالم*. آنچه می‌توان از فحوای سخن آن‌ها استنباط کرد، این است که در این مدت یهودیه، بیش از پیش رشد کرد، تا بدان جا که بر «جی» سایه افکند. آنقدر که «جی» را از رونق انداخت و دیگر باروی بلند «جی» و استحکامات دفاعی آن، امتیاز برجسته‌ای به نظر نمی‌رسید!

گزارش جیهانی

ابوالقاسم جیهانی در *اشکال العالم*، از مردمان توانگر و مالدار اصفهان گفته؛ جامه‌های خوب این شهر را - که از جنس ابریشم و پنبه بوده - ستوده؛ از زعفران و میوه‌های شهر یاد کرده که به همه عراق می‌برده‌اند (جیهانی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۱) و سرانجام، نتیجه گرفته «در عراق شهری بزرگ‌تر از اصفهان نیست.»

گزارش ابودلف

پس از جیهانی، ابودلف در سفر خود به ایران، راهی اصفهان شده است. او جهانگرد، شاعر و دانشمند عرب در سده چهارم است که در نوشته‌اش، به سراغ هوای صاف و سالم شهر رفته که موجب شده بوده «بدن مردگان در خاک آن‌جا» نپوسد. به همین خاطر نیز سیب به مدت هفت سال، تر و تازه می‌مانده و هرگز گندم دچار شپش‌خوردگی نمی‌شده است. در پایان، با بی‌قیدی و گذرا، عنوان کرده که «در این شهر، آثار تاریخی زیبا زیاد است.» (ابودلف، ۱۳۴۲، ص ۸۷)

گزارش اصطخری

ابوالاسحق ابراهیم بن محمد فارسی معروف به اصطخری، جغرافیدان سده چهارم (درگذشته حدود ۳۴۰ ق.)، در کتاب *مسالك و ممالک* خود بصراحت اعلام کرده که «جهودستان»، از «جی» بزرگ‌تر است. او حتا جهودستان

را از همدان نیز بزرگ‌تر دیده است. اصطخری، «سپاهان» را پر نعمت‌ترین شهر ولایت جبال دیده و به عراق نوشته است: «در هیچ شهر، آن مال نیست کی در سپاهان.» (اصطخری، ۱۳۶۸، ص ۱۶۴)

البته در این جا دیگر یقین داریم که مراد او از سپاهان، هر دو منطقه «جی» و یهودیه و حوالی آن‌هاست. چرا که در همان ابتدا اعلام کرد که «سپاهان، دو شهر است؛ یکی جهودستان، دیگر شهر سپاهان.» جامه‌های ابریشمی، کرباس‌های نیکو و میوه سپاهان نیز، مورد توجه مؤلف بوده است.

گزارش ابن حوقل (صورة الارض)

در نسبت میان یهودیه و «جی» در نگاه ابوالقاسم محمد ابن حوقل، باید بگوئیم یهودیه در چشم وی دو برابر «جی» جلوه‌گری کرده است، و البته هر دو زیستگاه راه، «فراخ نعمت‌تر و پهناورتر از همه شهرهای جبال» دانسته است. او، اصفهان را «بارکده» فارس و جبال و خراسان و خوزستان ذکر کرده که محصولاتش چون پارچه‌های گوناگون، زعفران و میوه، بدان جای‌ها صادر می‌شده است. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۱۰۶)

ابن حوقل سروده است: وقتی از فارس به نزدیک اصفهان می‌رسید، همین که بر فراز گردنه جنوبی شهر قرار می‌گیرید، دو نقطه شهری «جی» و یهودیه را می‌بینید که با روستاهای میان آن‌ها، در نهایت خرمی و زیبایی هستند. روستاهایی که خود برخی شهری بوده و «منبر و خطیب و گرمابه و بازار» داشته‌اند. ابن حوقل، بنائی را که قابل ذکر دیده است، قصر ابوعلی بن رستم بوده که یکی از ده‌ها کاخ زیبا و مجلل شهر به شمار می‌رفته است. او، آسیاب‌های اطراف زاینده‌رود را نیز تعریف کردنی دیده است.

نکته نادر در گزارش ابن حوقل، جشنواره نوروزی منطقه «گربینه» است در اطراف زاینده‌رود، جایی که «مردم در نوروز به مدت هفت روز در آن گرد می‌آیند و به عیش و نوش و تفریح می‌پردازند.» ابن حوقل - که در حدود سال ۳۵۰ ق. اثر خود،



گزارش مقدسی

ابوعبدالله شامی مقدسی، جغرافیدان قرن چهارم، کتاب خود *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم* را در سال ۳۷۵ تألیف کرد. بی‌جا نیست اگر مقدسی را به واسطهٔ توجهش به امور انسانی، عالم جغرافیای انسانی بخوانیم. هم او مردد است که اصفهان را جزو جبال آورد یا فارس! چرا که این شهر از نظر لهجه و آداب و رسوم، به اهل جبال نزدیک است و از نظر جغرافیائی به ناحیهٔ فارس می‌خورد. (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۷۶)

به هر صورت مقدسی، توصیف اصفهان را با یهودیه شروع کرده است. همین، نشان از رشد و گسترش بیش از حد یهودیه دارد. جائی که دیگر ماهیت یهودی بودن آن از بین رفته و به واسطهٔ رشد شهرک‌ها و روستاق‌های اطراف، اصفهان را باید آن‌جا نامید. مقدسی در توصیف «مدینه» یا «شهرستان» یا همان «جی»، فقط آورده است: «دژی بلند دارد و پائین آن، پلی بزرگ است. جامع آن، کهن‌تر و استوارتر است.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۸۰)

بی‌جا نخواهد بود اگر بگوئیم بعد از مقدسی دیگر مراد همهٔ جغرافی‌نویسان از شهر «اصفهان» یعنی ناحیهٔ گسترش یافتهٔ اطراف یهودیه، و «جی» دیگر روستائی کوچک در ردیف دیگر روستاهای شهر بوده است. مقدسی در توصیف اصفهان گفته: «بزرگ و آباد و پرجمعیت و پربرکت و شهر بازرگانی است»؛ با این همه مقدسی - که نگاهی تنگ و منفی راجع به جهان ایرانشهر داشته - اصفهانی‌ها را نیز بی‌نصیب نگذاشته و شهر را بهشتی توصیف کرده که چراگاه گاوان شده است! بدین خاطر که اصفهانی‌ها «مردمی هستند بد زبان و بد خوراک، خشک، نه سخاوت دارند و نه ظرافت ... در معامله نادرست‌اند. جگر را می‌سوزانند. حنبلیانی درشت خویند و دربارهٔ معاویه افراط می‌کنند.» (مقدسی، ۱۳۶۱، ص ۵۷۹)

همین جغرافیدان، اندکی بعد که به سراغ مسجد جامع اصفهان رفته، نگاه مهربان‌تری پیدا کرده و نوشته است: «جامع، در بازاری زیبا است که ستون‌هایی گرد دارد ...



صورة الارض را تألیف کرده است - بیقین اصفهان را دیده و تصویرهایی بدیع و جالب از خود به یادگار نهاده است. او، روستای ماریانان و باغ‌های پهناور آن را توصیف کرده، گوسفندان و عسل فریدن را ستوده و از قلعه‌خان لِنجان سخن گفته است، و همچنین روستای رودشت را که بیش‌تر خواربار اصفهان از آن‌جا تأمین می‌شده است. او، آتشگاه اصفهان را چنین توصیف کرده که «آتش آن، از آتش‌های ازلی قدیم است و خادمان و نگهبانانی از زرتشتیان بر آن گماشته شده‌اند که بسیار توانگرند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۱۰۹)

نویسندهٔ *صورة الارض*، سپس داستان مفصلی از ورود یهود و سکنا گزیدن آن‌ها در منطقه گزارش کرده که در جائی به نام اُشکهان فرود آمدند و آب و خاک آن را مشابه سرزمین مادری خود یافتند. آن منطقه، امروز یهودیه است. او، در ادامه افزوده است: «وضع شهر اصفهان از حیث تجارت و ثروت، از یهودیه بهتر است.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۱۱۰)

مراد او از اصفهان، روستاهای به هم چسبیده و متراکم اطراف یهودیه بوده است، وگرنه از همان ابتدا تکلیف خود را با «جی» روشن کرده بود.



من پس از جامع مصر، نماز آبادتر از جامع ایشان ندیده و شهری پرجمعیت‌تر از شهر ایشان نشنیده و در همه کشور اسلام، خاکی بدین خوبی نیافته‌ام.» راجع به مردم و بزرگان شهر نیز افزوده است: «چقدر قاری و ادیب و صاحب‌دل که این شهر بیرون داده است!» سرانجام مقدسی در توصیف کلی شهر و بیان جایگاه آن در ایران زمین، آن را از همدان بزرگ‌تر و از ری آبادتر دیده است.

گزارش نویسنده حدودالعالم من المشرق الی المغرب

آنچه از کتاب حدودالعالم باقی مانده، اندک و ناقص است. کتاب، در حدود سال ۳۷۲ق. نگاشته شده است. نویسنده نامعلوم آن، در ذکر ناحیت جبال، پس از برشمردن شهرهای آن، خیلی سریع از شهر اصفهان با این جملات گذشته که «شهری عظیم است و آن، دو شهر است؛ یکی را جهودان خوانند و یکی را شهرستان. در هر دو منبر نهاده‌اند» (حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۷۲، ص ۳۸۸). نیز از جامه ابریشم و دیگر منسوجات منطقه ذکری به میان آورده است.

گزارش ناصر خسرو (سفرنامه)

حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۱-۴۸۱ق.)، دقیقاً به سال ۴۴۴ق. وارد اصفهان شد. او برخلاف همتایانش، هیچ سخنی از زاینده‌رود به میان نیاورده است. نیز از این جمله که «شهری است بر هامون نهاده» (قبادیانی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۸) و اطلاعاتی که از وسعت و عظمت کوجه‌ها و بازارهای شهر به دست داده، می‌توان دریافت که ناصر خسرو در آن بیست روزه توقف در شهر، وارد منطقه گسترش‌یافته یهودیه شده؛ جایی که تازه باروی دور آن برافراشته شده بود. از این جمله که بعضی به وی گفته‌اند «پیش از این که بارو نبود، هوای شهر خوش‌تر از این بود. چون بارو ساختند متغیر شد»، درمی‌یابیم در اندک سالی پیش از ورود ناصر خسرو، باروی اطراف شهر تکمیل شده بوده است. همین مهم، برای ما که به دنبال شناسنامه و

تاریخچه عناصر شهری اصفهان هستیم، بسیار پراهمیت جلوه می‌کند. آیا باروی اطراف یهودیه جدید، در زمان آل کاکویه یا پیش‌تر - چنان که بعضی گفته‌اند - در زمان دیالمه ساخته شده بود؟

در اواسط سده پنجم ناصر خسرو، شیفته «مسجد آدینه بزرگ نیکو و بازارهای اطراف آن» شده بود. جوی‌های آب روان و بناهای نیکو و مرتفع میان شهر به ضمیمه باروی حصین آن، سخن از مدیریت قوی شهری در زمان دیلمیان بر اصفهان دارد. جایی که شهر نخستین بار طعم پایتختی امپراتوری عظیمی را چشید و کسانی مثل صاحب بن عباد در آن منزل گزیدند و بدان افتخار می‌کردند.

جمله معروف ناصر خسرو راجع به اصفهان که گفت: «من، در همه زمین پارسیگویان، شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم»، پادشای شایستگی‌هائی است که اصفهان در طی چند قرن اخیر کسب کرده بود. رسیدن به مقام یکی از سه پایتخت آل بویه و مرکز حکمرانی آل کاکویه، مقدمه‌ای بود تا تاج پایتختی آل اربلان و ملک شاه سلجوقی، بر ستیغ شهر درخشیدن بگیرد.

گزارش مجمل التواریخ والقصص

نویسنده گمنام کتاب مجمل التواریخ والقصص جغرافیدان نبوده است. نویسنده‌ای بوده با ذوق که به سال ۵۲۰ق. می‌خواسته حقایق تاریخی همراه با داستان‌های بدیع به نگارش درآورد. به همین خاطر نیز، در انتهای کتابش فرهنگی جغرافیائی از شهرها و آبادی‌های جهان اسلام ترتیب داده است. این که اطلاعات این فرهنگ را از کجا آورده، باید بگوئیم بخش زیادی را از آن، از کتاب‌های مربوط به تاریخ هر شهر ذکر کرده است. چنان که بخش‌هایی که از تاریخ اصفهان حمزه اصفهانی آورده، به مناسبت در ابتدای مقاله آوردیم.

جمله‌ای که نویسنده کتاب مجمل التواریخ والقصص بدان افزوده و مربوط به قرن ششم هجری است، آن است که «به عراق و خراسان، از اصفهان بزرگ‌تر شهر نیست»



«جی» ویران شد و جز اندکی از آن نماند و «یهودیه» آباد شد. پس، شهر اصفهان امروزی (سده هفتم) همان «یهودیه» است. (حموی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۶۰)

در حوزه جغرافیای انسانی، یاقوت به چندین واقعیت تلخ راجع به مردم اصفهان اشاره کرده است؛ واقعیاتی که در آثار بعدی نیز مکرر دیده می‌شود. اول از زبان یکی از جهانگردان گفته: «من، در هیچ شهر به اندازه اصفهان زناکار و روسپی نیافتم.» این اتهام، چندان بر اصفهان و اصفهانی نگرفت. اما این مطلب که «از ویژگی هوای آن جاست که آدمی را کنس می‌سازد»، با چاشنی سخن صاحب بن عباد که گفته بود: «هرکس نیازی دارد، پیش از آن که به اصفهان درآیم، از من بخواهد که چون بدان جا درآیم، خستی مرا فرامی‌گیرد که در جای دیگر آن را در خود نمی‌یابم»، افسانه یا اتهامی است که از زمان یاقوت تا به امروز بر دامن اصفهانی مانده است.

افزوده‌های یاقوت بر دانش ما، بسط سخن نویسنده *مجمل التواریخ والقصص* راجع به جدال‌های مذهبی است که با تأسف گفته: «امروز این شهر رو به ویرانی است. فتنه و آشوب میان شافعیان و حنفیان و جنگ‌های پی‌درپی میان ایشان، بخش‌هایی از این شهر را ویران کرده است. هر گروهی که پیروز می‌شوند، محلت دیگری را ویران کرده، به آتش می‌کشند و هیچ چیز جلوگیری از آن نیست. کم‌تر دولتی می‌تواند در آن جا بماند و به آبادی آن پردازد.» (حموی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۶۱)

گزارش زکریا قزوینی

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (۶۰۰-۶۸۲ ق.)، نویسنده کتاب *آثار البلاد و اخبار العباد* است. کتاب، به زبان عربی است و جهانگیر میرزا قاجار، به سال ۱۲۶۸ آن را به فارسی ترجمه کرده است. این کتاب - آن‌گونه که در عنوانش بروشنی معلوم است - جغرافیای انسانی را بسیار مورد توجه قرار داده است.

راجع به جغرافیای طبیعی، فقط به این بسنده کرده

(*مجمل التواریخ والقصص*، ۱۳۱۸، ص ۵۲۵). همچنین افزوده است که پارچه‌های پنبه‌ای، کرباس و ابریشمی اصفهان را با دیگر ظرایف آن شهر، به سراسر عالم ببرند. حقیقت دیگری که در حوزه جغرافیای انسانی، نخستین بار این نویسنده قرن ششم از آن پرده برداشته، جدال‌های مذهبی میان فرقه‌های مختلف شهر بوده است؛ جدال‌هایی سخت که همه فضایل اصفهان در تیرگی آن رنگ می‌باخته و از آن پس جزو جدائی‌ناپذیر تاریخ شهر گردید و به صورت مکرر در کتاب‌های جغرافیائی آمده است: «مردم آن شهر، پیوسته با یکدیگر تعصب کنند و قتل‌ها رود از جانبین، و پیوسته بدین مشغول باشند» (*مجمل التواریخ والقصص*، ۱۳۱۸، ص ۵۲۵). چه شده است که شهری با آن همه محاسن و فضایل، بدین مصیبت گرفتار آمده بوده است؟

گزارش یاقوت حموی

یک قرن پس از *مجمل التواریخ والقصص*، گزارش دیگری از نویسنده فرهنگ بزرگ جغرافیائی جهان اسلام یعنی یاقوت حموی (۵۷۵-۶۲۶ ق.) در اختیار ماست. آنچه با مطالعه مدخل اصفهان در فرهنگ *معجم البلدان* آدمی را به تأمل وامی‌دارد، این حقیقت است که تقریباً تمامی اطلاعات و حتا اشعار وارد شده در این مدخل، منقول و برگرفته از دیگر کتاب‌های جغرافیای تاریخی است و خود مؤلف، گویا پا به اصفهان ننهاده بوده است؛ وجه تسمیه، چگونگی فتح، ماجرای درفش کاویانی، داستان استقرار یهود، همه و همه عیناً در آثار پیشین ذکر شده است.

یاقوت با تکیه بر سخن منصور پسر باذان، در بررسی جایگاه «جی» و «یهودیه» نوشته است: «شهر اصفهان، در گذشته در جای «جی» بود که اکنون به «شهرستان» و «مدینه» شناخته می‌شود. هنگامی که بخت‌نصر بیت‌المقدس را بگرفت، مردم جهود آن جا را اسیر کرده، به اصفهان آورد. ایشان، برای خود در کنار «جی» قلعه‌ای ساختند که به «یهودیه» شناخته شد و با گذشت روزگار،

که از اثرات هوای خوب اصفهان، آن است که سبب یک سال تازه می ماند و گندم و گوشت، دیر خراب می شوند. اما جغرافیای انسانی آن، شرح جنگ ها و جدال های مذهبی میان مردم شهر است و صدماتی که بزرگان و مشاهیر شهر از جمله حافظ ابونعمیم در این میانه متحمل می شده اند.

حافظ ابونعمیم - که «مردم اصفهان بر او تعصب ورزیدند و از جامع برانندند» - سرانجام سلطان محمود بدین خاطر کشتاری در مسجد جامع به راه انداخت (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۷). ابوبکر بن فورک که اشعری مذهب بود و بدین سبب او را بند کرده به شیراز بردند. صدرالدین خجندی که با محمدبن اتابک ایلدگز واهمه داشت و داستان آن آمده است.

علاوه بر این ها، باید بر این حقیقت هم تأمل کرد که در آن هنگامه پر آشوب قرن هفتم، باز هم چراغ دانش، ادب و صنعت در اصفهان فروزان بوده است: «صنعتگر بسیار خوب در آن ولایت به هم رسد ... ارباب علوم از مجتهدین و منجمین و اطبا، بخصوص شعرا، در آن شهر اکثر از شهرهای دیگر بوده است.» نویسنده به عنوان شاهد مثال خود، نام کسانی چون جمال الدین عبدالرزاق، کمال الدین اسماعیل، ابوالفرج اصفهانی و چندین نفر دیگر را نام برده که همگی منصوب به اصفهان می باشند. نویسنده، سپس با ذکر سخن و داستان صاحب بن عبّاد، دوباره بر این افسانه تأکید کرده که «گویند که اهل اصفهان، لثیم و بخیل باشند». پس حکایاتی چند بر این افزوده است. (قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۳۵۸)

گزارش ابن بطوطه (سفرنامه)

ابوعبدالله محمد بن عبدالله معروف به ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹ق.)، در جمادی الآخر ۷۲۷ به مدت چهارده روز مسافر اصفهان بوده است. او، زیاد به گردش در شهر و توصیف زیبایی های آن شایق نبوده است. بیش از این ها به دنبال پیر و خانقاهی بوده تا کلامی و پندی از او بگیرد و می با همکیشان خود به سر برد. بدین سبب نیز، زاویه شیخ علی بن سهل را نشیمنگاه خود ساخته و مورد ملاحظت و پذیرائی شیخ قطب الدین نامی قرار گرفته است.

با این همه، تصاویری که این مسافر تیزبین آفریقائی از شهر به یادگار نهاده، تصاویری جاندار و بدیع است. او در بدو سخن، از اختلافات مذهبی میان شیعیان و سنیان شهر نالیده که شهر زیبای اصفهان را به ویرانی کشانیده بوده است: «اکنون قسمت زیادی از آن، در نتیجه اختلافاتی که بین سنیان و شیعیان آن شهر به وقوع می پیوندند، به ویرانی افتاده است. این اختلافات، هنوز هم ادامه دارد و مردم آن شهر، دائم در منازعه و کشتار به سر می برند.» (ابن بطوطه، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۴۶)

هنر ابن بطوطه، آن است که به چهره شناسی و ذکر خصوصیات روحی مردم مناطق مورد بازدیدش توجه داشته است. وی راجع به اصفهانیان گفته: «اهالی اصفهان، مردمی خوش قیافه اند. رنگ چهره آنان، سفید و روشن و متمایل به سرخی است. شجاعت و ترسی، از صفات بارز ایشان می باشد. اصفهانیان، مردمان گشاده دست اند.» (ابن بطوطه، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۴۶)

چنان که در گزارش های پیشینیان آمد، آن ها بالاتفاق بر خست و لثامت مردم اصفهان گواهی داده بودند و این نگاه ابن بطوطه، شاید ریشه در درویش نوازی و غریب دوستی مردم این شهر داشته باشد! ابن بطوطه، از دسته های اصناف و اهل حرف شهر سخن گفته که جمعیت ها دارند و کارهای مشترک کرده و میهمانی های دسته جمعی می دهند. ابن بطوطه، پس از ذکر مختصری از میوه های اصفهان همچون زردآلو، به، انگور و خربزه و یادآوری امتیازات فراوان آن ها، شهر را به مقصد شیراز ترک گفته است.

گزارش شمس الدین دمشقی

نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر، کتابی مربوط به اوایل قرن هشتم است از شمس الدین انصاری دمشقی معروف به ابن ربوه (درگذشته ۷۲۷ق.) که محتوای آن دقیقاً جغرافیای تاریخی نیست. اثری است که بیش تر به ذکر شگفتی های زمین و نیز نجوم و کانی شناسی پرداخته است. اما راجع به چند شهر معروف که شاید مؤلف آن ها را جزو شگفتی ها شمرده، مطالبی دارد. وی در شرح منطقه



کم‌تر بود.» مستوفی، مانند ابن بطوطه مردم اصفهان را «سفید چهره و مردانه» دیده است و البته سریع به سراغ حقیقت تلخ تاریخ اجتماعی آن دوره اصفهان رفته و با این آگاهی که بیش‌تر مردم اصفهان سنی و شافعی بوده‌اند، افزوده: «اما بیش‌تر اوقات با هم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوائی هرگز از آن‌جا برنیفتد و همه خوشی‌های آن شهر، در هنگام اظهار دو هوائی با ناخوشی آن فتنه مقابل نتوان کرد.» (مستوفی، ۱۳۶۶، ص ۵۵)

پس از این حقیقت است که حمدالله مستوفی، از شاعری گمنام آورده است:

اصفهان، جنتی است پر نعمت

جز جوانی در او نمی‌باید

همه چیزش نکوست الا آنک

اصفهان‌ی در او نمی‌باید

در ادامه، شعر معروف کمال‌الدین اسماعیل را - که در نفرین مردم دردشت و جوباره سروده - چاشنی سخن می‌کند. حدیثی از پیامبر آورده که دجال را از یهودیه اصفهان برشمرده است. گفتنی است که مستوفی، نگاهی نیز به مادی‌های شهر و همچنین میوه‌های خوشگوار آن‌جا داشته که تا روم و هند می‌برده‌اند.

نتیجه

بازتاب بازدیدهای جغرافیدانان مسلمان را از قرن سوم تا هشتم، در رشد و شکل‌گیری شهر اصفهان و نیز تحولات اجتماعی آن مورد بررسی قرار دادیم. دانستیم در این پنج، شش قرن شهر اصفهان دگردیسی عجیبی داشته؛ بدین شکل که آنچه از شهر اصفهان اراده می‌شد، در طی این مدت از منطقه محصور «جی» به منطقه گسترش یافته یهودیه یعنی یهودیه و شهرک‌های اقماری آن، اطلاق می‌شود. جائی که در سده‌های نخستین اسلامی یعنی زمان خلافت منصور عباسی، سنگ بنای آن نهاده شد و با چسبیده شدن به منطقه مسکونی «یهودیه» و مستحیل شدن روستاهای اطراف، ساختار شهری و هویت یکسانی یافت و «اصفهان» نامیده شد.

جبال، با این سخن دلنشین که «چشم این سرزمین‌ها اصفهان است»، افزوده است: «اصفهان، دو شهر است؛ یکی کهن که بیش‌تر آن ویران گردیده و «جی» خوانده می‌شده و سپس «شهرستان» نام یافته است و بر کناره رود زنده‌رود بنا گردیده است و دیگری - که آبادان است - یهودیه خوانده می‌شود ... این شهر را حومه‌ای است که نوزده روستا دارد و در هر روستائی بیش از سیصد آبادی است» (دمشقی، ۱۳۵۷، ص ۳۱۲). نویسنده، بروشنی بر ویرانی «جی» و شکوفائی «یهودیه» و اعمار آن در آغاز قرن هشتم انگشت نهاده است.

گزارش حمدالله مستوفی

نزهت‌القلوب حمدالله بن ابی بکر مستوفی قزوینی، آخرین کتاب جغرافیای تاریخی است که در اواسط قرن هشتم (سال ۷۴۰ق.) به زبان فارسی نوشته شده و ما به مطالعه آن می‌پردازیم. از آن‌جا که نویسنده در دستگاه حکمرانان مغول مشغول به کار بوده، گزارش بسیار دقیقی از میزان مالیات دیوانی و تعداد آبادی‌ها و مسافت راه‌ها به دست داده است. اصفهان عصر مستوفی، با آن که خرابی‌های دهشتناک عصر مغول را پشت سر نهاده بود، با این حال چهل و چهار محله داشته. ولایت، به هشت ناحیه و چهارصد دیه تقسیم می‌شده. بدین قرار که ناحیه «جی»، هفتاد و پنج پاره ده داشت و ماربین، پنجاه و هشت تا؛ کراج سی و سه پاره، قُهاب چهل پاره، بُرخوار سی و دو پاره، لِنجان بیست پاره، برآن هشتاد پاره و سرانجام، رودشت که دارای شصت پاره ده بود. مستوفی در ذکر هر ناحیه، دیه‌های معظم آن را آورده و سپس اضافه کرده است: «این دیه‌ها را - که معظم قرای می‌خوانیم - از آن‌هاست که در دیگر ولایات، شهر خوانند. زیرا که در هر یک از آن دیه‌ها، کمابیش هزار خانه باشد و بازار و مساجد و مدارس و خانقاهات و حمامات دارد.» (مستوفی، ۱۳۶۶، صص ۵۴-۵۵)

شاید اطلاعات دیوانی، مستوفی را بدین آگاهی رسانده باشد که «زلزله و بارندگی و صاعقه - که موجب خرابی باشد - در او کم‌تر اتفاق افتد ... و در او بیماری مزمن و وبا



زمین گسترده و فراخ دامن، آب فراوان و نزدیک - که با اندکی کندن زمین یا کشیدن جوی از زاینده‌رود به دست می‌آمده - رشد جمعیت را تا هر اندازه امکان می‌داده است. محصولات زمینی (معادن) و باغی (میوه) با سود جستن از خاک خوب و هوای معتدل، بسرعت شهرتی در جهان ایرانی و خارج آن پیدا کرده و منبع ثروتی عظیم برای ساکنان آن شد. علاوه بر این، صنعتگران و بافندگان بسیاری در آن جمع شد و پارچه‌های پشمی و پنبه‌ای‌اش، راهی بازارهای جهان اسلام گردید.

رفاه نسبی مردم منطقه، موجب گشت در کنار گسترش صنایع و انواع حرف، فرهنگ و ادب نیز به دل و ذهن مردم راه یابد و در این منطقه به مدارج بالا برسد. در این مدت دو دوره پایتختی (دوره آل بویه و عصر سلجوقیان)، جهشی صد چندان نصیب اصفهان کرد. با همه این‌ها، با کمال تأسف جدال‌های مذهبی ریشه شهر را به سنگ رسانید و هجوم تعصبات فرقه‌ای و غیر آن، سنگ تفرقه و جدائی را در میان مردم شهر درآفکند. اوضاع بدین نهج بود تا زمانی که تیمور، اولین شوک جمعیتی را بر اصفهان وارد آورد و پس از آن، دوره اوج این شهر به سال ۱۰۰۶ ق. و پایتختی پرشکوه صفویه از راه رسید.

کتابنامه

- ابن بطوطه (۱۳۷۰). سفرنامه. (ج ۱) محمدعلی موحد (مترجم). تهران: آگاه.
- ابن حوقل (۱۳۴۵). صورة الارض. جعفر شعار (مترجم). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن رسته (۱۳۶۵). الاعلاق النفیسه. حسین قره‌چانلو (مترجم). تهران: امیرکبیر.
- ابودلف (۱۳۴۲). سفرنامه ابودلف در ایران. سید ابوالفضل طباطبائی (مترجم). تهران: فرهنگ ایران زمین.
- اصفهانی، حافظ ابونعیم (۱۳۷۷). ذکر اخبار اصفهان. نورالله کسائی (مترجم). تهران: سروش.
- اصطخری، ابوالسحق ابراهیم (۱۳۶۸). مسالک و ممالک. (ج ۳) ایرج افشار (کوششگر). تهران: علمی

و فرهنگی.

- انصاری، ابی شیخ (۱۹۹۲). طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها. (جزء الاول). عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی (محقق). بیروت: مؤسسه الرساله.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸). اشکال العالم. علی بن عبدالسلام کاتب (مترجم). مشهد: آستان قدس.
- حموی بغدادی، یاقوت (۱۳۸۰). معجم البلدان. (ج ۱) علی نقی منزوی (مترجم). تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- دمشقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۷). نخبه‌الدهر فی عجایب البر و البحر. سیدحمید طبیبیان (مترجم). تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۷۸). سفرنامه. نادر وزین‌پور (کوششگر). تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- قزوینی، ذکریا (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد. جهانگیر میرزا قاجار (مترجم). میرهاشم محدث (مصحح). تهران: امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۶). نزهت القلوب. محمد دبیرسیاقی (کوششگر). تهران: بی‌جا.
- مقدسی، ابو عبدالله احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. علی نقی منزوی (مترجم). تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ناشناخته (۱۳۷۲). حدود العالم من المشرق الی المغرب. میرحسین شاه (مترجم). مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام (مصححان). تهران: دانشگاه الزهراء.
- ناشناخته (۱۳۱۸). مجمل التواریخ والقصص. ملک الشعرا ی بهار (مصحح). تهران: بی‌جا.
- همدانی، ابن فقیه (۱۳۴۹). ترجمه مختصر البلدان. ح- مسعود (مترجم). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۵۶). البلدان. محمدابراهیم آیتی (مترجم). تهران: بنگاه ترجمه و نشر.

پی‌نوشت‌ها:

۱. رستاق جی و فیه المدینه.